

بررسی حکمت‌های اخلاقی تاریخ بیهقی بر مبنای تطبیق ضرب‌المثل‌های فارسی و عربی*

** لایلا جمشیدی

*** علی چوبینه

چکیده

آنچه در نثر بیهقی شایان توجه است، بهره‌گیری نویسنده از پند و اندرز و حکمت‌های اخلاقی بوده که به شکلی هنرمندانه به خدمت گرفته شده است. استفاده از واژگان عربی در پند و اندرزها به میزان گسترده تری از سبک رایج در عصر بیهقی، از مهم‌ترین ویژگی‌های قابل بررسی در اثر تاریخی اوست که می‌توان آن را نتیجه نظر داشتن نویسنده به ضرب‌المثل‌های عربی دانست؛ به ویژه آنکه در برخی موارد عیناً خود ضرب‌المثل عربی را آورده است.

این مقاله به سؤالات زیر پاسخ می‌دهد:

- آیا بهره‌گیری بیهقی از پند و اندرز در یک سند تاریخی با هدف خاصی صورت گرفته است؟

* تاریخ دریافت: 92/4/18 تاریخ پذیرش: 92/7/25

** استادیار ادبیات عرب دانشگاه پیام نور شیراز

*** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی؛ مدرس دانشگاه پیام نور نورآباد ممسنی

A_chobineh@yahoo.com

- تأثیر پذیری بیهقی از عربی به ویژه در ضرب المثلها و حکمتها، تا چه میزان بوده و آیا این تاثیر به اقتضای عصر وی بوده یا متأثر از علاقه و تسلط وی بر زبان عربی می باشد؟
 - حکمت‌های اخلاقی تاریخ بیهقی چه موضوعاتی را در بر می گیرد و آیا می توان متناسب با آنها ضرب المثل‌هایی را در فارسی و عربی ذکر کرد؟
- در راستای پاسخگویی به این سؤالات برآنیم در این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی، هدف بیهقی را از آوردن حکمت‌های اخلاقی و پند و اندرز، با وسعتی بالا در کتاب تاریخ بیهقی به عنوان یک سند تاریخی بسیار معتبر بررسی نماییم و با تطبیق حکمت‌های وی با ضرب المثل‌های فارسی و عربی، تسلط او را بر زبان فارسی و تاثیرپذیری سبک وی از زبان عربی را با تکیه بر سبک بینابین عصرش مورد تحلیل قرار دهیم.
- کلید واژگان:** تاریخ بیهقی، حکمت‌های اخلاقی، ضرب‌المثل‌های عربی، ادبیات تطبیقی

مقدمه

در میان منابع تاریخی، نباید از ارزش کتابهایی غافل شد که در عین گزارش وقایع تاریخی، به تأملات خردمندانه و عبرت‌اندوزیهای بشری آراسته‌اند. آثاری چون شاهنامه فردوسی در نظم، که شاعر با تکیه بر منابع دقیق و نگرشی خردورزانه، اسطوره، افسانه و تاریخ ایران را، در راستای شناخت و عبرت‌اندوزی به خدمت گرفته است.

تاریخ بیهقی نیز از ارزنده‌ترین آثار در میان متون نثری تاریخی است که نویسنده آن کوشیده تا رویدادها و حوادث تاریخی را وسیله‌ای برای روشنگری انسانها قرار دهد. اثر گرانسنگی که گذشته از روایت تاریخی از نظر زبان و سبک نگارش، آن را «نمونه کامل بلاغت زبان فارسی به شمار آورده‌اند و در توجیه چگونگی شکل‌گیری بلاغت در نثر بیهقی فراوان سخن گفته‌اند. گاه آن را محصول سبک زبانی بیهقی دانسته‌اند؛ سبکی که در آن واژه‌های مناسب به مقتضای کلام گزینش می‌شوند، واژه‌های عربی و فارسی به صورت معتدل در هم می‌آمیزند و افعال کاربرد متنوعی می‌یابند» (رضی، 1383: 1).

آنچه در نثر بیهقی شایان توجه است، بهره‌گیری نویسنده از پندر و اندرز و حکمت‌های اخلاقی بوده که به شکلی هنرمندانه به خدمت گرفته شده است. استفاده از واژگان عربی در پند و اندرزها به میزان گسترده‌تری از سبک رایج در عصر بیهقی، از مهم‌ترین ویژگیهای قابل بررسی در اثر تاریخی اوست که می‌توان آن را نتیجه نظر داشتن نویسنده به ضرب المثل‌های عربی دانست؛ به ویژه آنکه در برخی مواردینا خود ضرب المثل عربی را آورده است.

پند و اندرز و پیشینه آن در ادبیات

لغت‌شناسان پند و اندرز را «صلاح گویی» (معین، 1388: 286) و «خیرخواهی خالصانه» (راغب اصفهانی: 494) معنی کرده‌اند.

پند و اندرز دادن بزرگان و حکیمان، زاییده تجربه است و ریشه در گذشته دارد؛ اما چون هدف از آن آگاه کردن و عبرت آموزی آیندگان است پس به آینده نیز تعلق و توجه دارد.

نکته‌ای که از تعاریف یاد شده استفاده می‌شود، این است که پند و اندرز برای بیان مقاصد نیک و با انگیزه «اصلاح و ساماندهی» به کار می‌رود و ناصح، شخص خیرخواهی است که خالصانه برای اصلاح امور تلاش می‌کند. پس می‌توان گفت پند و اندرز ارتباط مستقیمی با اصلاح انسان دارد و اثر آن بر روی زندگی و شخصیت افراد غیر قابل انکار است؛ از این روست که خداوند می‌فرماید: «فَوَكَّرَ قَلْبِنَا الذُّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» (ذاریات: 55) «پند و اندرز بده که پند و اندرز، برای مؤمنان سودمند است».

«شکی نیست که پند و اندرز، قدمتی به وسعت زندگی انسان دارد، اما شاید بتوان وجود آن در آثار ادبی را به اندرزنامه‌هایی برگرداند که بخشی از بدیع‌ترین نمونه آنها در شاهنامه فردوسی در نقل بزم‌های انوشروان و بوذرجمهر آمده است و ریشه آنها هم به ادبیات پهلوی عهد ساسانیان می‌رسد و حاصل تجارب گذشته‌های دور و دراز تاریخ ایران است» (زرین کوب، 1372: 21).

در حقیقت بسیاری از پند و اندرزهای تاریخ باستان ایران در همین حکمت‌های تجربی مجال انعکاس یافته است؛ پند و اندرزهایی که نویسندگان عرب از اوایل عهد عباسیان امثال جاحظ و ابن قتیبه تا به امروز، «قوم فرس» را به سبب بهره‌مندی از آن در خور ستایش یافته‌اند و غنای فرهنگی خویش را به آن نسبت داده‌اند.

شیوه استفاده از پند و اندرز در تاریخ بیهقی

تاریخ بیهقی اندوخته بزرگی از امثال و حکم دارد که برخی از این مثلها به ندرت در دیگر کتابها دیده می‌شود. حکمت‌هایی که رابطه مستقیمی با شخصیت نویسنده دارد و بیانگر گرایش وی به اندرز دادن به عنوان یک اقدام مسئولانه و واقف بودنش به اهمیت آن در فرهنگ اسلامی است؛ چه آنکه شخص ناصح در روایات «محبوب‌ترین مؤمنان نزد خدا» (دیلمی: 12) خوانده شده و در برخی روایات ترک پند و اندرز، خیانت به شخصی دانسته شده که نیازمند نصیحت دیگران است. شخص ناصح به خاطر هر قدمی که جهت خیرخواهی و نصیحت دیگران بر می‌دارد، شایستگی پاداش الهی را دارد و در بعضی روایات برترین عمل توصیف شده است (اصول کافی: 251/3).

از نوشته‌های بیهقی پیداست که وی «مردی بسیار راستگو و حقیقت دوست و معتقد به دین و اصول اخلاقی بوده و به روش راست و درست بونصر سخت دل بستگی داشته است و از تند خویی و ناسازگاریهای رئیس جدید طی نامه‌ای به امیر از دبیر استعفا خواست» (بیهقی، 1383، مقدمه).

اعتقاد فلسفی وی درباره انسان از میان خطبه‌هایش آشکارست؛ چه آنکه پیوسته انسانها را به شناختن ذات خویش فرا می‌خواند و برای موفقیت در آگاه ساختن و توجه دادن آنها برای رسیدن به این شناخت از خداوند یاری می‌جوید و توفیق می‌خواهد و با همین هدف در کتاب خویش، هر کجا که مناسب می‌دیده از پرتو تمثیل حکایتی از حکایات پیشینیان مانند حکایات انوشیروان و بوذرجمهر، و یا داستانی تاریخی مانند داستان فضل ربیع و مامون ... ذکر می‌کند و در پایان حکمتی یا ضرب المثلی را به عنوان پند و اندرز و با هدف آگاه سازی خوانندگان می‌آورد. وی با خامه

سحرآفرین خویش در بسیاری از داستانهای تاریخی، خودکامگان و فریفتگان به دنیا را نکوهش می‌کند و از ستم راندن باز می‌دارد که: «سخت عجیب است کار گروهی از فرزندان، آدم (علیه‌السلام) که یکدیگر را بر خیره می‌کشند و می‌خورند از بهر حطام عاریت را و آنگاه خود می‌گذارند و می‌روند تنها بریز زمین با و بال بسیار و درین چه فایده است یا کدام خردمند این اختیار کند؟ ...» (بیهقی، 1383:244).

دسته بندی پندر و اندرزهای تاریخ بیهقی

کمال حقیقی از آن خداست که بی عیب و منزّه از هر کاستی است و بندگان او بی نقص و کامل نیستند؛ از این رو بزرگان و از جمله بیهقی بر این امر صحه گذاشته و داد سخن بداده‌اند که: «مرد بی عیب نباشد، الکمالُ لله عزوجل» (همان، 206)، و یا در مثل‌های پارسی آمده که: «گل بی عیب خداست» (دهخدا، 1386:717) و نیز در عربی که: «وینک مهمک یخیطُ و یصیب» (میدانی نیشابوری، 1379:223)، لیک این بدان معنا نیست که انسان نباید برای رسیدن به کمال تلاش نماید؛ چه آنکه همواره تلاش بزرگان ادبیات را در جهت رساندن انسان به کمال از طریق ارائه حکمتها و پند و اندرزهای اخلاقی شاهد بوده‌ایم.

بیهقی نیز در راستای تحقق این هدف در کتاب خود در مناسبت‌های مختلف، پندر و اندرز و ضرب‌المثل‌هایی به هر دو زبان آورده است که از تسلط و آگاهی کم نظیر وی بر زبان فارسی و عربی و نیز توجه وی به رشد شخصیتی انسانها حکایت دارد. شخصیتی که ابتدا در خانواده به عنوان اولین محیط تربیتی رشد و پرورش می‌یابد و اصولی از طرز فکر، اعتقاد، احساس و رفتار را در آن می‌آموزد. محیطی که مهم‌ترین نقش را در ساختار شخصیتی افراد ایفا می‌نماید تا بیانگر اصالت فرد باشد؛ چه آنکه

«مراد از اصالت نیز، همین برخورداری از اصول تربیت صحیح روحی، روانی و اخلاقی می‌باشد که ریشه در اصول و بنیانهای صحیح و سالم خانواده دارد» (چوبینه، 1377:244). به همین دلیل بیهقی از افراد با اصالت و نیکوسرشت به خوبی یاد می‌کند: «که هیچ مردم پاکیزه اصل حق نعمت مصطنع و منعم خویش را فراموش نکنند» (بیهقی، 1383:690). علاوه بر اصالت فرد، بیهقی در تاریخ ارزشمند خویش به اکتساب ویژگی‌های پسندیده و دوری از خصلت‌های ناپسند و اهمیت آن در رشد شخصیت انسان اشاره می‌کند، که شاید بتوان آنها را در دو عنوان عمده فضایل و رذایل دسته‌بندی کرد.

الف) فضایل:

صرف نظر از اختلاف نظر در باب معیار تشخیص فضیلت اخلاقی در مکاتبی همچون عاطفه‌گرایان، لذت‌گرایان، وجدان‌گرایان، طرفداران اصالت جامعه، و وظیفه‌گرایان و در دنیای اسلام اشاعره و امامیه، (مصباح یزدی، محمد تقی: 81-86، و مصباح یزدی، مجتبی 60، 77، 85، 90) فضیلت «کیفیتی اکتسابی در انسان است که برخورداری و به کار گرفتن آن به گونه‌ای است که انسان را قادر می‌سازد تا به خیرهای درونی اعمال دست یابد و فقدان آنها به نحو مؤثری انسان را از دسترسی به چنین خیرهایی باز می‌دارد» (مک انتایر، 1981:791)؛ بنابراین می‌توان فضیلت را امری به حساب آورد که کمالی را بر کمالات انسان بیفزاید و او را در راستای رسیدن به کمال لایق وی یاری رساند، یعنی هر فعل و صفتی به هر اندازه که انسان را در رسیدن به کمال واقعی و نهائی یاری رساند یا زمینه را برای وصول به آن فراهم کند، از ارزش اخلاقی و فضیلتی برخوردار است.

بیهقی نیز کمال انسان را امری واقعی و صفتی وجودی می داند؛ از این رو افعال و صفاتی را که بین آنها و کمال نهایی انسان رابطه علی و معلولی وجود دارد، دارای ارزش اخلاقی دانسته و در ردیف فضایل اخلاقی قرار داده است، که شاید بتوان در تاریخ وی آنها را در عنوانهای زیر دسته‌بندی کرد.

صبر و توکل

صبر را بازداشتن نفس از اظهار بی تابی و بی قراری دانسته‌اند (صحاح اللغة، 2/ 706، مجمع البحرین: 2/ 1004). «هر گاه کسی خویشتن را از فعلی اختیاری باز دارد، صبر کرده است، صبر، شکیبیدن، شکیبایی، شکیبایی کردن، پائیدن و نقیض جزع» است (لغتنامه دهخدا، حرف صاد). صبر یکی از راههای مقاومت انسان در شرایط دشوار است که در آیات و روایات اسلامی به آن تأکید و سفارش بسیار شده و صابران را به اجر و پاداشی عظیم وعده داده‌اند؛ چنانکه در قرآن کریم آمده است: «وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (طعنا) کسانی را که شکیبایی کردند، به بهتر از آنچه عمل کردند، پاداش خواهیم داد» (سجده: 24).

توکل نیز وا گذاشتن کارها به خدا و پناه بردن به اوست و نزد اهل حقیقت اعتماد کردن به آنچه از خداست و یأس از آنچه در دست انسان است (اقرّب الموارد: ذیل توکل).

صبر و توکل از فضایلی است که بسیاری از شاعران، ادیبان و نیز بیهقی در تاریخش ما را به آن فرا می‌خواند. به عنوان مثال در شرح ولی عهدی مسعود در مشافهه دوم از صبر و توکل امیر مسعود این چنین یاد می‌کند:

«ما برین همه صبر می‌کردیم که ایزد تعالی، بندگان را که راست باشند و توکل بر وی کنند و دست به صبوری زنند، ضایع نماند» (بیهقی، 1386:263).
 که می‌تواند یادآور این ضرب‌المثل فارسی باشد که:
 «آن میوه که از صبر برآمد، شکری بود» (دهخدا، 1386:68)، و یا «گر صبر کنی زغوره حلوا سازی».

و این ضرب‌المثل‌های عربی:

«الصبر مفتاح الفرج» (میدانی نیشابوری، 1379:163) و یا «إِذَا كَانَ الصَّبْرُ أَوْ فَعَاقِبَتَهُ حَلْوَةٌ»، و یا «مَنْ صَبَرَ ظَفَرَ».
 نیز بیهقی آورده است:

«و ایزد عزّ ذکره را تقدیرست در این کارها که آدمی بسر آن نتواند شد و جز خاموشی و صبر روی نیست اما حقّ نعمت را آنچه می‌دانیم باز باید نمود، اگر شنوده آید و اگر نیاید» (همان، 891).

که یادآور این ضرب‌المثل فارسی:

«آنجا که بود شکستگی‌ها صبر است کلید بستگی‌ها»

(دهخدا، 1386:47)

و این ضرب‌المثل عربی است:

«الصبر حيلة من لا حيلة له» و یا «اصبر قليلا فبعد العسر تيسير / وكل امر له وقت

و تدبير» (میدانی نیشابوری، 1379:163).

امیدواری

امید، مهم‌ترین انگیزه برای ادامه حیات و زندگی است و نبود آن زندگی را به مخاطره می‌اندازد؛ از این رو در قرآن و روایات بر آن بسیار تأکید شده، چنانکه در قرآن آمده است. «لَا تَقْنَطُوا مَعَ هَيْبَةِ اللَّهِ» (زمر: 53)

بیهقی نیز امید داشتن را از حسنات آدمی شمرده است و برای تسکین حال خود، آنگاه که دشمنان، نوشته‌هایش را از روی سوء قصد از بین برده بودند؛ چنین می‌نویسد: «و نو مید نیستم از فضل ایزد عزّ ذکره» (بیهقی، 445:1383).

که در ضرب المثل‌های فارسی آمده است:

«در نو میدی بسی امید است» (خضرای، 112:1382).

با نظر داشتن به این ضرب‌المثل عربی:

«الغمرات ثم ینجلین» (میدانی نیشابوری، 211:1379).

بیهقی امیدواری را نعمتی الهی می‌داند که همانند خون برای ادامه حیات افراد بشری لازم است چنانچه دین مبین اسلام فرد ناامید را معادل فرد بی‌ایمان دانسته است.

قناعت

قناعت در لغت، یعنی: راضی بودن به آن چه قسمت و روزی انسان است (مجمع البحرین: 552/2) و در اصطلاح، حالتی است برای نفس که باعث اکتفا کردن آدمی به قدر حاجت و ضرورت است (معراج السعادة: 250). قناعت سبب عزّت و سربلندی و همچنین مایه سلامتی روان و تن آدمی و موجب توانگری، پاک‌رایی و پاک‌دلی، تن‌آسانی و سلامی و سرافرازی است؛ از همین رو حضرت علی (ع) افراد قناعت‌پیشه را دارا ترین و ثروتمندترین افراد می‌داند (نهج البلاغه: حکمت 229).

بیهقی نیز قناعت را یکی از فضایل به شمار آورده و آن را از ویژگی‌های خردمندان دانسته و در حکایت شدت بیماری و مرگ خوارزمشاه در عاقبت آدمی چنین داد سخن می‌دهد که:

«خردمند آن است که دست در قناعت زند که برهنه آمده است و برهنه خواهد گشت: آب خواه دست بشوی» (بیهقی، 489:1389).

که این مثل فارسی را تداعی می‌کند: «چشمه حیوان ز قناعت بجوی» (دهخدا، 616:1386)

و نیز:

«توانگری به قناعت است نه بضاعت» (خضرای، 828:1386).

و این ضرب المثل عربی:

«خُذْ مِنَ الدَّهْرِ مَا صَفَا وَ مِنَ الْعَيْشِ مَا كَفَى» (میدانی نیشابوری، 5:1379).

خردمندی و دور اندیشی

در روایات اسلامی بیش از آنچه تصور شود، به گوهر عقل و خرد بها داده شده است. در روایات، عقل به عنوان «اساس دین»، «رهوارترین مرکب»، «بهترین دوست» و در آخر، معیار و «میزان برای تقرب الی الله» و «کسب پاداش» و ... معرفی گردیده است؛ چنانکه پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «قوام المرء عقله ولادین لمن لاعقل له». اساس موجودیت انسان عقل او است و آن کس که عقل ندارد دین ندارد (پاینده: 602).

خردمندی فضیلتی است که خداوند سبحان انسان را به آن آراسته تا بتواند در مسایل فکری و نظری، حق را از باطل و در مسایل علمی، خیر را از شرّ تشخیص دهد. بیهقی نیز در تاریخ خود پیوسته ما را به استفاده از این موهبت الهی فرا می‌خواند؛

چنانکه در داستان فضل با عبدالله طاهر، ضمن یاد از بزرگواریهای آن دو شخصیت، خردمندی را از فضایل شمرده و از خرد و خردگرایی سخن به میان آورده است که: «... و خردمند که در این اندیشه کند، تواند دانست که این بزرگان بر چه جمله بوده اند» (بیهقی، 1383:29).

از این رو در ضرب المثل‌های فارسی چنین آمده:

«خردمند مردم نگرده زکیش؛ یا: خردمند نخروشد زکار داد» (دهخدا، 1386:729).

و در عربی:

«العقلُ وزیر ناصح» (میدانی نیشابوری، 1379:198) و یا «العبدُ یقرع بالعصا و الحرتکفیه الاشاره» (همان، 185).

از سوی دیگر بیهقی احتیاط و دور اندیشی را شرط خردمندی و آن را برای زندگی لازم و ضروری می‌داند و بارها به آن اشاره می‌کند که:

«در امثال این است که «قدر ثم اقطع»، او نخست ببرد و اندازه گرفت پس بدوخت تا قبا تنگ و بی‌اندام آمد» (بیهقی، 1383:409)

از همین رو در ضرب المثل‌های فارسی آمده است:

«عقل آن است که اندیشه کند پایان را» (خضرای، 1383:755) و نیز: «احتیاط

شرط عقل است» (همان، 769)

همچنین در مثل‌های عربی آمده است که:

«التدبیر نصف المعیشه» (میدانی نیشابوری، 1379:101) و «من نَظَرَ فِی العواقب

سلم من الثواب» (همان، 255).

بخشیدن به هنگام قدرت

بر خورداری از طبعی کریم و روحی بخشنده، از نعمت‌های بزرگ الهی است که همگان آن را ندارند. «این روحیه لطیف و عالی، از یک طرف، ریشه در زهدگرایی و عدم اعتنا به دنیا دارد و از طرفی، معلول احساس نועدوستی و همدردی با سایر انسانهاست» (چوبینه، 1377:390).

بیهقی حس خوب بخشیدن را می‌ستاید؛ به ویژه اگر این احساس هنگامی پیش بیاید که حق و قدرت از آن شخص بخشنده بوده و در نهایت توانایی و قدرت باشد و در این باره می‌گوید:

«و این غایت حلیمی و کریمی باشد، چه نیکوست العفو عندالقدره» (بیهقی، 1383:182).

در ضرب المثل‌های فارسی چنین آمده:

«گر عظیم است از فرودستان گناه عفو کردن از بزرگان اعظم است»
(دهخدا، 1386:299)

و یا: «در گذشت لذتی است که در انتقام نیست».

نیز در مثل عربی چنین آمده است: «خیر العفو ما کان عندالمقدره» (میدانی نیشابوری، 1379:98).

دوستی

دوست خوب، تکیه‌گاهی برای انسان است که همراهیش در مشکلات زندگی به فرد قوت قلب بخشیده و موجب احساس اطمینان بیشتر وی در طی طریق زندگی و خروج وی از تنهایی و وحشت انزوا می‌شود. به جا آوردن حق دوستی از اصول

اخلاقی اسلام و از فضایل مهم اخلاقی محسوب می‌شود که رعایت آن برای استحکام ارتباطات اجتماعی افراد جامعه ضروری و لازم است.

بیهقی نیز به اهمیت به جا آوردن حق دوستی و نقش آن در کشف ضعف و قوت‌های انسان واقف بوده و دوست خوب را پوشاننده عیوب و کمک رسان در رفع آن و تقویت کننده نقاط مثبت انسانی دانسته که فرد را برای ارتباط بهتر با کل افراد جامعه آماده می‌کند؛ از این رو در نامه امیر مسعود به قدرخان، دوست خوب را چنین معرفی می‌کند:

«... و اندر دیدار کردن شرط ممالحت را به جا می‌آورند و عهد کنند و تکلف‌های بی‌اندازه و عقود و عهود که کردن باشند بجای آرند تا خانه‌ها یکی شود و هم اسباب بیگانگی برخیزد» (بیهقی، 64:1383)

و معتقد است که: «هرگز دوست دشمن نشود» (همان: 76).
و این همان امری است که در ضرب‌المثل‌های فارسی نیز بر آن تأکید شده و آمده است:

«دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی»
(دهخدا، 836:1386)

یا در جای دیگر با این مضمون:

«دوست به دنیا و آخرت نتوان داد صحبت یوسف به از دراهم معدود»
(خضرابی، 523:1382)

و در مثل عربی نیز بر اهمیت دوست چنین تأکید شده است که:

«حافظ علی الصدیق و لوفی الحریق» (میدانی نیشابوری، 1379:74).

تسلیم شدن در مقابل قضا و قدر

قضا و قدر از مسلمات عقاید اسلامی است. «حساسیت این موضوع بیشتر ناشی از تصور قضایای جنبی آن است که انسان از خود می‌پرسد، آیا وی در مقابل تقدیر از خود اختیاری دارد؟ آیا او در انجام کارهایش آزاد است؟ آنچه که از پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) و بعضی صحابه در تفسیر قضا و قدر وارد شده است، نشان می‌دهد که قضا و قدر نه تنها اختیار انسان را از انسان سلب ننموده است بلکه موبد آزادی انسان در زندگی‌اش نیز می‌باشد» (چوبینه، 1377:117-118).

بیهقی در پندر و اندرزهای خویش از این مسئله مهم غفلت نورزیده است و به مناسبت‌های مختلف این اصل اعتقادی را مطرح می‌کند و در مقابل قضا و قدر چاره کار را خاموشی و تسلیم می‌داند؛ چنانکه می‌گوید:

«و خاموشی بهتر با ایشان، هر کسی را که قضا به کار باشد» (بیهقی، 1383:421).

که شاید بتوان این ضرب المثل فارسی را اشاره ای به آن دانست:

«اگر تاج داری و گر درد و رنج همان بگذری از سرای سپنج»

(دهخدا، 1386:197)

و این ضرب المثل عربی را نیز:

«إِذَا حَلَّتِ الْمَقَادِيرُ بَطَلَتْ التَّدَابِيرُ» (میدانی نیشابوری، 1379:77).

و در جای دیگر می‌گوید: «و قضا کار خویش بکرد؛ چنان باشد که خدای، عَزَّ

ذکره، تقدیر کرده است، بقضا رضا داده‌ام و به هیچ حال بدنامی اختیار نکنم»

(بیهقی، 1383:44).

که این حکمت یادآور این ضرب المثل فارسی است که:

«با چرخ ستیزه چه توان کرد» (دهخدا، 1386:348).

و این مثل عربی:

و «أتی علیهم ذواتی» (میدانی نیشابوری، 1379: 1).

حکمت بیهقی یادآور گفتار حکیم بزرگ، فردوسی است که مارا دعوت به تسلیم
و خاموشی در برابر قضا و قدر الهی می‌کند که:

ز خورشید تابنده تا تیره خاک گذر نیست از داد یزدان پاک

(فردوسی، 1373: 518)

نام نیک به یادگار گذاشتن

بیهقی نام نیک را با کامجویی چند روزه دنیا در تضاد می‌بیند و آرزومندان نام
نیک را به انجام کارهای بزرگ فرا می‌خواند؛ که به فراخور آن جاوید ماند؛ از این رو
صاحبان قدرت را به نکونامی دعوت می‌نماید و به آنان یادآور می‌شود که قدرت،
وسیله و ابزار مناسبی است تا از خود نام نیکی در دنیا به یادگار گذارند.

«و هر کس از این حکایت بتواند دانست که این چه بزرگان بوده‌اند و همگان
برفته‌اند و از ایشان این نام نیکو یادگار مانده است» (بیهقی، 1383: 226).

به جا گذاشتن نام نیک در ضرب المثل‌های فارسی چنین آمده است:

«خنک آنکه گیتی به بد نسپرد. یا: خنک آن کس که تخم نیکی کشت» (دهخدا

. 1386: 745).

و در عربی نیز چنین آمده است:

«ادخار الرجال أولى من ادخار المال» (میدانی نیشابوری، 1379: 107).

حسرت نخوردن بر گذشته

حسرت خوردن بر اموری که فرصت جبران آن گذشته، جز اختلال در کارکردهای
روزانه انسان حاصلی ندارد؛ به همین جهت بیهقی بر این مهم تأکید دارد که غم گذشته
را نباید خورد و به گذشته نباید مشغول شد که قابل برگشت نیست.

«و گذشته را باز نتوان آورد و تلافی کرد» (بیهقی، 1383:878).

که در مثل‌های فارسی آمده است:

امید نیست که عمر گذشته باز آید. یا: آب ریخته با کوزه نیاید (دهخدا، 1386:285).

و نیز در عربی آورده اند:

«ذهب امس بما فيه» (میدانی نیشابوری، 1379:111) و یا: «الفائتُ لا یستدرک»

(همان، 218)

عدالت و میانه روی

علمای اخلاق، عدالت را به معنای حد وسط افراط و تفریط تعریف کرده و آن را فضیلتی می‌دانند که ریشه در فطرت انسان داشته و جوامع برای دوام خود نیازمند آن هستند. هدف از فرستادن پیامبران نیز برقراری قسط و عدالت در میان مردم بوده است. این عدالت یا عدالت فردی است و یا عدالت اجتماعی، که در بعد اجتماعی آن نمود بیشتری می‌آید، گذشته از آن که عدالت اجتماعی زمانی محقق می‌گردد که عدالت فردی در شخص درونی شود. به همین جهت بیهقی، ضرورت پایبندی به عدالت اجتماعی را به ویژه در عالی‌ترین مقام زمان خویش مورد توجه قرار داده و آن را اساس حکومت دانسته و به شکلی زیبا و ظریف بیان نموده است که:

«هرگاه پادشاه عطا ندهد و سیاست هم بر جایگاه نراند همه کارها بروی شور دیده

و تباہ گردد» (بیهقی، 1383:145).

این حکمت در ضرب المثل‌های فارسی نیز این گونه آمده است:

اگر پادشاه با داد و بخشایش است جهان پر ز خوبی و آسایش است

(دهخدا، 1386:173).

و عرب حاکم عادل را سایه خدا در زمین دانسته است که:

«السلطان ظل الله فی ارضه» (میدانی نیشابوری، 1379:140).

و به جهت همین اهمیت عدالت «از امهات فضایل اخلاقیه است، بلکه عدالت مطلقه، تمام فضایل باطنیه و ظاهریه و روحیه و قلبیه و نفسیه و جسمیه است؛ زیرا که عدل مطلق، مستقیم به همه معنی است» (موسوی الخمینی، 1377:150).

ب) رذایل:

رذیلت اخلاقی که از آن با عبارات متفاوتی همچون «فعل غیر اخلاقی» در مقابل فعل اخلاقی، «ضد ارزش اخلاقی» در مقابل «ارزش اخلاقی» یاد می‌شود؛ واژه‌ای است که در فرهنگ دین در برابر فضیلت اخلاقی به کار می‌رود. چنان که در تعریف فضیلت گذشت، فعلی که در بازسازی روح آدمی و وصول به کمال نهایی تأثیر بگذارد، فضیلت است. بنابراین رذیلت اخلاقی نقطه مقابل آن شمرده می‌شود؛ البته مراد مقصود، آن فعلی است که با اراده و اختیار آدمی انجام پذیرد (مصباح یزدی، محمد تقی: 184، مصباح یزدی، مجتبی: 140). از این رو گرایش به رذایل و اجتناب نکردن از آن، انسان را از رسیدن به سعادت و کمال باز می‌دارد و به عذاب اخروی دچار می‌گرداند و چون نتیجه فعل اختیاری انسان است در این صورت به گفته بیهقی: «خود کرده را درمان نیست و در امثال گفته‌اند: یداک اوکتا و فوک نفخ» (بیهقی، 1383:120)؛ چه آنکه بنا بر ضرب المثلی عربی: «الناس مجربون بأعمالهم» (میدانی نیشابوری، 1379:261).

به همین دلیل بیهقی نیز همچون دیگر بزرگان عرصه ادبیات در جای جای کتاب ارزنده خویش، انسانها را با برشمردن رذایل اخلاقی به اجتناب از آنها فرا می‌خواند که شاید بتوان حکمتهای اخلاقی مربوط به اجتناب از این رذایل را در موارد زیر دسته‌بندی کرد.

حرص و آز

حرص و آز نتیجه شوم جُبّ مفرط انسان نسبت به دنیا است و از جمله صفات ناپسندی است که انسان را به نابودی و تباهی می‌کشاند. بیابانی است تاریک و بی‌انتهای که گرفتارش هر چه اموال دنیا جمع نماید باز در فکر تحصیل مال بیشتر است و هر چه به دست می‌آرد باز می‌طلبد و چشم او را جز خاک چیزی پر نمی‌کند. و فردوسی چه زیبا آن را تعبیر کرده است:

ز آز و فزوننی برنجی همی روان را چرا بر شکنجی همی
تورا آز گرد جهان گشتن است کس آزدن و پادشه کشتن است

(فردوسی، 1373: 1472)

بیهقی، حکیم اندرزگوی پارسی نیز حرص و آز را کشنده دانسته و ما را از این رذیلت برحذر داشته، پرهیز از آن را نشان کمال انسانیت دانسته و می‌گوید: «تمام مردی باشد که چنین تواند کرد و گردن حرص و آز بتواند شکست» (خطیب رهبر، 1383: 404). که در ضرب المثل‌های فارسی نیز این گونه تعبیر شده است: «تن مرد بی آز بهتر که گنج» (دهخدا، 1386: 553). و در مثل‌های عربی نیز آمده است که: «تَقَطَّعُ اعْقَلَ الرَّجَالِ الْمُطَامِعِ» (میدانی نیشابوری، 1379: 324).

در اختیار نداشتن زبان و سخن چینی

یکی دیگر از آفات زبان که از رذایل اخلاقی به شمار می‌رود، نم‌امی و سخن چینی است. نم‌امی و سخن چینی یعنی در اختیار نداشتن زبان خود و نقطه مقابل سخن چینی یعنی در بند عیوب خویش بودن است. نم‌امی و سخن چینی که موجب فتنه و فساد است، از رذیل‌ترین و قبیح‌ترین افعال به شمار می‌آید؛ چه آنکه نه تنها خود سخن چین را به ورطه نابودی و وارد شدن به رذایل دیگری همچون دروغ، مکر،

خیانت و ... می‌کشاند، بلکه فساد و تباهی جامعه را نیز به دنبال دارد. از این رو در قرآن مجید بسیار نکوهش شده تا آنجا که می‌فرماید: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» (همزه: 1). بیهقی نیز در نظام اخلاقی خویش ما را به دوری از این صفت توصیه می‌کند که اگر عیوب خود را برطرف کنیم و بر زبان خود چیره گردیم، هیچ فساد و تباهی متوجه ما نخواهد شد. چه آنکه: «زشت است که مردم عیب خویش را نتواند، دانست» (بیهقی، 156:1383) که در مثل گفته‌اند:

«وز دیدن عیب دیگران اعمی شو در دیدن عیب خویش احوال باش»

(دهخدا، 131 1386).

تنها راه دوری از این عمل زشت کنترل زبان و جلوگیری از هرگونه بیهوده‌گویی است که این یکی از موارد محاسبه نفس می‌باشد؛ زیرا به: «ناچار از حدیث، حدیث شکافد» (بیهقی، 654:1383).

و در مثل آمده است که: «آدمی از زبان خود به بلاست» (دهخدا، 26:1386). و یا در مثل عربی چنین آمده: «ایاک و أن یضربَ لسانکَ عنقک» (میدانی نیشابوری، 173:1379). بیهقی معتقد است که عیب‌جویی عاقبت خوبی ندارد و سبب آبروریزی عیب‌جو می‌شود و همچنین هیچ کس بی‌عیب نیست و آن کس که عیب‌جویی می‌کند باید اول عیب خود را در نظر آورد.

دل بستن به دنیا

اعتقاد به معاد پس از توحید مهمترین اصل اعتقادی و موثرترین وسیله نجات از سرگردانی بشر و تصحیح مسیر حرکت انسان است. یاد مرگ که در معارف اسلامی ما مورد تاکید قرار گرفته است، سبب خودسازی و کسب آمادگی برای مواجهه با آن و سازندگی نفسانی است. باور داشتن زوال و نیستی دنیا، محدود بودن عمر آدمی و

ملاقات حتمی با مرگ، انسان را از بشر دنیایی به بشر خدایی تبدیل می‌نماید. «خضوع، تذلل و عدم غرور و خودخواهی در برابر خدا و خلق، از برکات یاد مرگ است و بالطبع زوال احساس ناپاک خودپرستی و خودخواهی از دل و نفس آدمی، باعث می‌شود وی برای تمتعات اندک و زودگذر دنیوی، دست به جنایت نیالوده و همواره در صلاح و نیکی گام بردارد» (چوبینه، 1377: 88). فردوسی نیز در این باب چنین می‌سراید:

«ز روز گذر کردن اندیشه کن پرستیدن دادگر پیشه کن»

(فردوسی، 410:1384)

بیهقی نیز همچون دیگر ادیبان در این وادی فراوان قدم زده است و با یاد کردن از مرگ ما را از دلبستگی و فریفته شدن به دنیا بر حذر می‌دارد و در پایان بسیاری از داستانها به ویژه در حسنک وزیر به این مهم چنین اشاره می‌کند:

«در میانه این تاریخ چنین سخنها از برای آن آرم تا خفتگان و به دنیا فریفته شدگان بیدار شوند و هرکس آن کند که امروز و فردا او را سود دارد» (بیهقی، 241:1383)

همچنین می‌گوید: «فصلی خوانم از دنیای فریبده به یک دست شکر پاشنده به دیگر دست زهر کشنده، گروهی را به محنت آزموده و گروهی را پیراهن نعمت پوشانیده تا خردمندان را مقرر گردد که دل نهادن بر نعمت دنیا محال است» (بیهقی، 1383: 512).

که به این ضرب‌المثل فارسی نزدیک است:

«به سرای سپنج مهمان را دل نهادن همیشگی نه رواست»

(دهخدا، 20:1386)

زیرا: «ان السلام منها ترک ما قیها» (میدانی نیشابوری، 1379: 112).

نیز بیهقی در جای دیگر چنین می گوید:

«نان همسایگان دزدیدن و به همسایگان دادن در شرط نیست و بس مردی نباشد و ندانم تا این نوحاستگان در این دنیا چه بینند که فراخیزند و مشی حطام گرد کنند و از بهر آن خون ریزند و منازعت کنند و آن گاه آن را آسان فرو گذارند و با حسرت بروند، ایزد عزّ ذکره بیداری کرامت کناد بمنه و کرمه» (بیهقی، 1383: 639).

چه آنکه:

«جهان یادگار است و ما رفتنی به مردن نماند به گز گفتنی»

(خضرای، 1382: 313)

و از این رو اعتماد بر این دنیا نشاید که روزی بر وفق مراد است و روزی بر خلاف آن؛ و این همان است که عرب در مثل آورده که: «یوم لک و یوم علیک» (میدانی نیشابوری، 1379: 144).

تأکید بر محاسبه و نتیجه اعمال

یکی از سنت‌های کلی الهی در جهان طبیعت، عکس‌العمل کارهایی است که انسان‌ها در زندگی انجام می‌دهند. عکس‌العملهایی که رابطه علی و معلولی با گناه و جرم دارند و از آن به مکافات دنیوی اعمال یا اثر وضعی گناه تعبیر می‌شود.

بیهقی نیز مکافات عمل را امری اجتناب‌ناپذیر شمرده و معتقد است بعضی از اعمال ما گذشته از عذاب در آخرت، مستوجب رنج در دنیا است؛ به همین دلیل در پایان برخی داستانها ما را از ظلم کردن بر حذر می‌دارد و به این امر اشاره می‌نماید که ظلم ظالم عمرش کوتاه است و در آخر ظالم مورد ظلم واقع می‌شود؛ چنانکه در پایان

حکایت حسنگ وزیر و همچنین درنامه ترکمانان در باب صلح در مورد ظلم و ستم بوسهل زوزنی این طور روایت می‌کند:

«و اگر زمین و آب مسلمانان به غضب ستم نه زمین ماند و نه آب و چندان غلام و ضیاع و اسباب و زر و سیم و نعمت هیچ سود نداشت» (بیهقی، 1383:235).
 چه آنکه یادآوری این امر موجب می‌گردد تا فرد به عاقبت اندیشی و در نهایت سعادت و کمال رهنمون شود. البته تأکید بر مکافات در دنیا به معنی غفلت از محاسبه قیامت نیست؛ چه آنکه خداوند بر جزای گناهان در آخرت و دوزخ، و پاداش عبادات و کارهای نیکی در بهشت و نعمت‌های آن تأکید فراوان نموده است. بیهقی نیز این مهم را چنین آورده است که:

«و از این قوم کس نمانده است و قیامتی خواهد بود و حسابی بی‌محاسبه و داوری عادل و دانا و بسیار فضیحتها که از این زمین خواهد بود» (همان، 714).
 در امثال فارسی نیز این حکمت چنین تعبیر شده است:

«مزرع سبز فلک دیدم و رای مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو»
 (خضرای، 1382:476)

و یا:

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو
 (همان، 476)

و در مثل‌های عربی با این تعبیر: «من یزرع الشوک لایحصد به العنب» (میدانی نیشابوری، 1379:131).

نتیجه گیری

بیهقی نویسنده سبک بینابین در مقایسه با دوره قبل از خود، یعنی همان سبک خراسانی از زبان عربی به وسعت بیشتری استفاده کرده و در برخی موارد، کلمات، عبارات و حتی جمله‌های عربی را بدون تغییر و مستقیماً به کار گرفته و همین امر بر دشواری فهم متن تاریخ وی افزوده است. این امر گذشته از اقتضای عصر وی که ادبیات را به سمت نثر مصنوع سوق داد؛ به جهت تسلط کم نظیر وی بر زبان و ادبیات عرب نیز بوده است.

در سبک بیهقی آرایه‌های ادبی خاصی نهفته است که کشف رموز آن مجال را برای پژوهش‌های زیبایی شناسی متون فراهم می‌سازد؛ از جمله حکمت‌های اخلاقی و پند و اندرزهای موجود در روایتهای تاریخی وی که می‌توان متناسب با آنها ضرب‌المثلهایی را در فارسی و عربی معادل‌یابی کرد.

در بررسی حکمت‌های اخلاقی تاریخ بیهقی می‌توان گرایش نویسنده را در سوق دادن خوانندگان به کمال‌طلبی از طریق تشویق آنها به فضایل و بر حذر داشتنشان از رذایل لمس نمود و شاید تأکید بیشتر وی بر فضایل در مقابل رذایل، گویای تمایل بیشتر وی به امر به معروف در مقابل نهی از منکر و نیز حس کمال‌طلبی او دانست.

منابع

- قرآن مجید
- نهج البلاغه (1385): ترجمه مرحوم محمد دشتی. قم: انتشارات پارسیان.
- الخوری الشرتونی، سعید (1992م): اقرب الموارد فی فصیح العرب و الشوارد. بیروت: مکتبه لبنان .
- بیهقی، محمد بن حسین (1383): تاریخ بیهقی، بکوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب.
- بهار، محمد تقی (11336): سبک شناسی، تهران: امیرکبیر.
- پاینده، ابوالقاسم (1382): نهج الفصاحه، چاپ چهارم. تهران: دنیای دانش.
- جوهری، ابونصر اسماعیل بن حماد (1399ق): صحاح اللغة، بیروت: دار العلم للملایین.
- چوبینه، سجاد (1377): حکمت نظری و عملی در شاهنامه فردوسی، شیراز: نوید.
- خضرای، امین (1382): فرهنگ نامه امثال و حکم ایرانی، شیراز: نوید.
- دهخدا، علی اکبر (1338-1339): امثال و حکم، تهران: امیرکبیر.
- دیلمی، حسن بن محمد (1383): ارشاد القلوب، ترجمه هبید الحسین رضایی. تهران: اسلامی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (1412ق): مفردات، بیروت: دار العلم الدار الشامیه.
- رضی، احمد (1383): «داستان وارگی تاریخ بیهقی»، نامه فرهنگستان. سال 6 (3)، ص 1.
- زرین کوب، عبدالحسین (1372): «خرد و خرد گرایی در شاهنامه»، مجله ادبستان. شماره 42، ص 21.
- شمیسا، سیروس (1336): سبک شناسی نثر، تهران: امیرکبیر.
- طریحی، فخر الدین (1375): مجمع البحرین. ج 2. مرتضوی .
- فردوسی، شاهنامه (1373): به کوشش و زیر نظر سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره.

- مصباح یزدی، محمد تقی (بی تا)؛ فلسفه اخلاق، ص 71-86. انتشارات اطلاعات. چاپ ششم.
- مصباح یزدی، مجتبی (1381 ه. ش)؛ فلسفه اخلاق، ص 60، 77، 85، 91. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). هشتم.
- نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات (1383)؛ نجف: منشورات جامعه النجف الدینیة.
- نفیسی، علی اکبر (1383)؛ فرهنگ. بمقدمه محمد علی فروغی. تهران: خیام.

- Macintyre, A. *After Virtue*, Indiana: university of Notre Dame Press, 1981.